روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵
توزیع: شرکت نوآوران جهان‌رسانه ایرسا - **تلفن:** ۸۸۸۲۲۳۹۰
امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ **تلفن ۷** - ۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۹۹۱ ■ شماره ۶۷ دوره جدید ■ شنبه ۲۹ خرداد ۱۳۸۹ ■ ۶ رجب ۱۴۳۱ ■ ۱۹ ژوئن ۲۰۱۰

آلبوم جدید ناصر عبداللهی منتشر می‌شود

آلبوم جدیدی از ناصر عبداللهی خواننده فقید موسیقی پاپ ایران با عنوان «رخصت» که پیش از فوت او ضبط شده بود، منتشر خواهد شد. رضا کریمی مدیر برنامه‌های ناصر عبداللهی به سایت موسیقی ما با اعلام این خبر گفت: «ناصر قرار بود آلبومی با عنوان «رخصت» در سال‌های ۸۱ و ۸۲ منتشر کند که به دلایلی از جمله نبودن بنده در ایران و... به تاخیر افتاد که سرانجام با فوت وی این آلبوم به مرحله انتشار نرسید. کار آهنگسازی و تنظیم قطعات آن آلبوم را مهدی عندلیبی از اساتید موسیقی ایران انجام داده بود. اما از آنجا که صدای خام ضبط‌شده ناصر برای قطعات آلبوم موجود بود تصمیم گرفتیم این آلبوم را با تنظیم‌های جدید منتشر کنیم.»

تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۶ اذان مغرب ۲۰:۴۴ اذان صبح فردا ۴:۰۲ طلوع آفتاب ۵:۴۸

آخر

معیار عمل شجاعانه

درفاصله‌سه‌نقطه

عباس عبدی

دیدن برخی از تصاویر، بیننده را میخکوب می‌کند. یکی از این تصاویر مشهور، خوابیدن و غذا خوردن کارگران در ارتفاع چندصد متری روی تیرآهن برج‌های بلند در حال ساخت نیویورک است. وقتی به این تصاویر نگاه می‌کنیم گویی کارگران روی زمین و نه در ارتفاع ۳۰۰ متری و نه روی تیرآهن‌های کم‌عرض در آسمان نشسته‌اند و غذا می‌خورند یا حتی خوابیده‌اند. با دیدن این تصاویر متوجه می‌شویم پیشرفت تمدن محصولی است از ترکیب عقلانیت و علم با کار و کوشش و با شجاعت و ازخودگذشتگی. در این میان صفت شجاعت می‌تواند موجب سوءبرداشت یا تعبیر شود، و مرز آن با تهور و بی‌باکی که صفتی منفی است باید روشن شود. برای مثال فرد متصف به شجاعت باید در معرض هزینه‌های احتمالی رفتار خودش باشد، در غیر این صورت چنین فردی شجاع محسوب نمی‌شود. اجازه دهید مثالی از شجاعت در جنگ بزنم. فرمانده شجاع کسی نیست که هرگونه دستورالعملی را صادر کند، در حالی که خودش پشت جبهه در اتاق فرماندهی ضدبمب و زیر کولر گازی در شهر نشسته باشد. اگر چنین باشد صدام‌حسین از شجاع‌ترین جنگجویان عرب است. او یک‌تنه چند جنگ را به راه انداخت و در نهایت هم برابر غرب قرار گرفت و صدها هزار نفر از عراقی‌ها را به کام مرگ کشاند، در حالی که همواره خود و خانواده‌اش در کاخ‌های بغداد سنگر گرفته بودند. بنابراین برای اطلاق صفت شجاعت به شخص معینی، باید حداقل واجد چند شرط باشد؛ اول اینکه آن فعل واجد عقلانیتی قابل فهم و قبول باشد. پریدن از ارتفاع چندهزار متری از آسمان قطعاً عملی شجاعانه است، زیرا این پرش گرچه خطرآفرین است اما بر مبنای عقلانیتی قابل فهم قرار دارد و با چتر نجات معتبر، عرفاً مطمئن هستیم که خطر چندانی متوجه پرش‌کننده نخواهد بود.

شرط دوم اینکه تمام یا حداقل بخش قابل توجهی از هزینه‌های عمل ارتکابی متوجه شخصی شود که آن رفتار را انجام می‌دهد. اصولاً صفت شجاعانه برای رفتارهایی برازنده است که واجد هزینه‌های روشنی باشند و بزرگ‌ترین هزینه‌ها جان آدمی است. به همین دلیل انجام رفتارهایی که خطر جانی دارند، اوج صفت شجاعت را نشان می‌دهد، اما اگر از ما رفتاری سر زند که هزینه‌های جانی زیادی داشته باشد، اما این هزینه‌ها گریبان دیگران را بگیرد، چنین کاری را نه‌تنها شجاعانه نمی‌توان گفت، بلکه نوعی کلاهبرداری اخلاقی نیز هست، و به قول معروف حاتم طایی شدن از کیسه دیگران آسان است. عملی که هزینه‌اش را کسانی دیگر بدهند و منافع آن را ما ببریم هر چه باشد شجاعت نیست. یک تصمیم اقتصادی ما را که موجب بیکاری دیگران و مردم عادی یا تورم شود و هیچ هزینه‌ای برای تصمیم‌گیران نداشته باشد نمی‌توان عملی شجاعانه نامید.

شرط دیگر که بدیهی است اما برخی آن را نادیده می‌گیرند این است که فعل شجاعانه حتماً باید بالقوه متضمن خطر یا ضرر احتمالی باشد. اگر چنین نباشد نمی‌توان آن فعل را شجاعانه نامید. برای همین قرار دادن پول در حساب بانکی را عمل شجاعانه نمی‌دانند، چون خطری را متوجه شخص نمی‌کند و قطعاً مقدار معینی سود هر چند محدود برای او منظور می‌شود. اما سرمایه‌گذاری در بورس متفاوت است، چون هیچ سود قطعی و تضمین‌شده‌ای در آنجا وجود ندارد. ممکن است ضرر نصیب شود، و ممکن است سود بالاتری هم کسب شود. بنابراین اگر سیاست‌های ما به گونه‌ای است که نهایتاً به مواجهه با سیاست‌های غرب منجر می‌شود، نمی‌توانیم مدعی شویم که اقدامات و تحریم‌های آنان بی‌ارزش و کاغذپاره است یا از آن استقبال کنیم، بلکه باید گفت این موارد هزینه‌دار است اما ما حاضریم این هزینه‌ها را در مقابل دستاوردهای احتمالی بپردازیم. انکار هزینه عملی که صفت شجاعانه به عامل آن داده می‌شود یا از بی‌اطلاعی است یا از...

شرط دیگر یک عمل شجاعانه، به صرفه بودن منطقی آن است. به مثال بورس بازمی‌گردیم. سرمایه‌گذاری در بورس ممکن است نه‌تنها سودی ندهد، بلکه اصل سرمایه هم خسارت ببیند، اما پس‌انداز در بانک مثل کبریت بی‌خطر می‌ماند که مقدار معینی سود همراه دارد. پس چرا برخی از مردم خطر را می‌پذیرند و در بورس سرمایه‌گذاری می‌کنند؟ دلیل این است که سرجمع سود در بازار بورس بیشتر از سود پرداختی از سوی بانک است. به عبارت دیگر در شرایط معمولی سرمایه‌گذاری در بورس همیشه به طور متوسط بیش از بانک منفعت دارد، اما در جزییات ممکن است برخی متضرر شوند و برخی کمتر از بانک سود ببرند و بسیاری هم بیشتر، در حالی که بانک با شرایط مساوی و پیش‌بینی‌پذیری عمل می‌کند. در مجموع به علت بالاتر بودن منفعت در بورس، سرمایه‌گذاری در آنجا عقلانی است، ولی افرادی که ریسک‌پذیری و شجاعت بیشتری دارند به این بازار روی می‌آورند و در مقابل افراد محافظه‌کار به سمت بانک جذب می‌شوند. حالا فرض کنیم که متوسط سرجمع سود در بازار بورس کمتر از بانک باشد در این صورت سرمایه‌گذاری در آنجا عملی شجاعانه نیست، چون هم احتمال سود بالاتر آن نسبت به بانک کمتر است و هم احتمال سوخت شدن سرمایه بیشتر است.

با این چند معیاری که برای تشخیص و ارزیابی عمل شجاعانه از عمل مزورانه گفته شد، بهتر می‌توان به ارزیابی شجاع بودن پرداخت.

چشم‌انداز: سینما می‌خواهیم چه کار

احساس خطر می‌کنم

مهدی صباغ‌زاده

این روزها مدام به خطر پنهانی که سینما را تهدید می‌کند، می‌اندیشم. به عنوان کسی که ۳۰ سال است در جامعه سینمایی حضور دارم از حرف‌هایی که میان اهالی سینما رد و بدل می‌شود و اتفاقاتی که می‌افتد به شدت احساس خطر می‌کنم. مساله خرید و اکران فیلم‌های خارجی یکی از بحث‌های روز اهالی سینما است. آیا مردم ما فیلم‌های خارجی را دوست دارند؟ اگر چنین است چرا فیلم‌های خارجی که به صورت محدود در سینماها به نمایش درمی‌آید چندان مورد استقبال قرار نمی‌گیرند؟ آیا باید ذائقه و سلیقه مردم را به سمت و سوی فیلم‌های خارجی که با تغییرات و تحولات بسیار در سینماهایمان اکران می‌شوند عادت دهیم؟ پس تکلیف فیلم‌های خودمان چه می‌شود؟از سوی دیگر فیلم‌هایی با هزینه‌های بسیار پایین و بدون قصه مناسب توسط رسانه‌های تصویری مختلف که از اداره ارشاد مجوز می‌گیرند تولید و به شکل وسیع در سوپرمارکت‌ها عرضه می‌شود. قیمت این فیلم‌ها پایین است و به راحتی به داخل خانواده‌ها نفوذ پیدا می‌کند و دیده می‌شود. متاسفانه مسوولان ارشاد متوجه نیستند که این فیلم‌ها به سادگی به سلیقه عمومی لطمه می‌زند برای همین به راحتی مجوز تولید فیلم صادر می‌کنند چه برای رسانه‌های تصویری، چه برای تهیه‌کنندگانی که به تولید فیلم‌های سطحی شهره هستند. مسوولان از مبارزه با ابتذال سخن می‌گویند اما جلوی تولید فیلم‌های مبتذل را نمی‌گیرند. اگر این روند در درازمدت ادامه یابد فیلم‌های جدی که در سینماها اکران می‌شود با شکست تجاری روبه‌رو می‌شود. من از این موضوع احساس خطر می‌کنم. زمانی که سینماها با شکست تجاری مواجه شوند آن وقت زمزمه‌هایی مبنی بر اینکه «سینما می‌خواهیم چه کار؟»را می‌شنویم. من از همین حالا این زمزمه‌ها را می‌شنوم و برای تعطیلی سینما احساس خطر می‌کنم. ما سی و چند سال پیش انقلاب کردیم و از همان زمان به مبارزه با ابتذال در سینما پرداختیم. مردم ما نشان دادند که فیلم‌هایی را که مسائل‌شان را نشان می‌دهد و از دل جامعه بیرون می‌آید، می‌پسندند اما الان عده‌ای کمر همت بسته‌اند که این سلیقه و رفتن به سمت سینمای ارزشمند را از بین ببرند. از بین بردن فیلم‌های ارزشمند اجتماعی از بین بردن سینماست. متاسفانه الان اغلب فیلم‌ها فاقد ارزش هستند و من برای آینده سینما می‌ترسم و احساس خطر می‌کنم. کاش مسوولان و جامعه سینمایی زودتر به خودشان بیایند و برای نجات سینما کاری کنند.

چطور می‌توان جهان را نجات داد

ادامه از صفحه اول

و به همراه نوام چامسکی کتابی با عنوان «فلسطین زنده است» را منتشر کرد. او در این کتاب می‌نویسد: «معتقدم جایزه نوبل مرا در معرض دید بیشتری قرار می‌دهد و صدایم را به گوش‌های بیشتری می‌رساند. من برای ایدئولوژی نمی‌نویسم. زندگی سیاسی را دوست ندارم. نویسنده‌ای هستم که گهگاه به سیاست دستی می‌زند. من پیغمبر نیستم، در اقتصاد دست ندارم، سیاستمدار و نظامی هم نیستم. فقط یک نویسنده‌ام و می‌خواهم نشان بدهم حتی سیستم دموکراسی کارکرد درستی ندارد. نمی‌دانم چه بهتر است و چطور می‌توان جهان را نجات داد. من فقط این را می‌دانم که دنیای امروز بیمار است. منظور من در واقع همان کاری است که محمود درویش می‌کرد. او قلب بیدار فلسطین بود، شعر بیداری را به اوج رسانید. تفکیک قائل شدن میان شعرهایی که مایاکوفسکی برای استالین سرود و بیانیه‌هایی که محمود درویش به جای یاسر عرفات نوشت چندان دشوار نیست، درویش می‌خواست و توانست صدای مظلوم ملتش را با همین شعرها به گوش دنیا برساند و مایاکوفسکی می‌خواست با شعرهایش چهره سرد و خشن توتالیتاریسم را لاپوشانی کند.

محمود درویش به مردمش روحیه می‌داد، آنها را به بیداری تشویق می‌کرد و پابه‌پای رهبران سیاسی حقوق ملتش را اعاده می‌کرد. می‌گویند سال ۱۹۷۴ در مجمع عمومی سازمان ملل این محمود درویش بود که با تمام سران دنیا حرف زد و نه یاسر عرفات.در واقع یاسر عرفات داشت متنی را که محمود درویش نوشته بود، می‌خواند؛

«می‌آیم شاخه‌ای زیتون به دستی و تفنگی در دست دیگرم

مگذارید شاخه زیتون از دست بیفکنم...»

آهنگری که قصه‌نویس شد

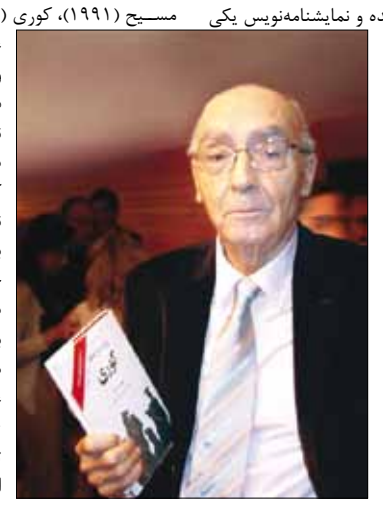

ژوزه ساراماگو شاعر، نویسنده و نمایشنامه‌نویس یکی از برجسته‌ترین چهره‌های ادبی پرتغال است که در سال ۱۹۲۲ در ده کوچکی در یک خانواده فقیر کشاورز به دنیا آمد. در سه‌سالگی با خانواده به لیسبون رفت. در آنجا بود که پدرش به عنوان مامور پلیس مشغول به‌کار شد. ژوزه به‌رغم نمرات بسیار خوب در مدرسه، به دلیل مشکلات مالی خانواده نتوانست تحصیل در دبیرستان را ادامه دهد و حرفه آهنگری را فراگرفت. بعدها به عنوان طراح صنعتی و کارمند اداری و سپس در یک انتشارات به عنوان خبرنگار کار کرد. ۴۰ ساله بود که نگارش را آغاز کرد. اولین رمانش با نام کشور گناه در ۱۹۴۷ به چاپ رسید. به دلیل ناکامی در یافتن ناشر برای رمان دوم، نوشتن را کنار گذاشت.بعدها با انتشار کتاب بالتازار و بلموندا در ۱۹۸۲ به شهرتی جهانی رسید؛ رمانی که به انحطاط دربار پرتغال در قرن شانزدهم میلادی می‌پردازد. ساراماگو از دوران کودکی خود که آن را تا ۱۵ سالگی به رشته تحریر درآورد، می‌گوید: «این دوران بیشترین تاثیر را در شکل‌گیری شخصیت من داشت و من در واقع به عنوان یک بچه‌رعیت باقی ماندم.» از روی رمان خاطرات کودکی وی اپرایی ساخته شده است که در سالن بزرگ اپرای شهر میلان در ایتالیا روی صحنه رفت. بسیاری از منتقدان ادبی ساراماگو را در ردیف نویسندگان سوررئالیست و به اصطلاح رئالیسم جادویی قرار داده و آثار او را نزدیک به نویسندگان امریکای جنوبی از جمله گارسیا مارکز می‌دانند. اگرچه او خود آثارش را در ادامه سنت ادبی اروپایی می‌خواند. منحصر به‌فردترین ویژگی آثار ساراماگو عدم کاربرد نشانگان سجاوندی به شکل متداول و استفاده از جملات بسیار طولانی است که گاه در درون آن زمان نیز تغییر می‌کند. او از میان علائم نگارشی تنها از نقطه و ویرگول استفاده می‌کند و از سایر علامات که مثلاً جمله سوالی را مشخص می‌کند یا آن را در گیومه می‌گذارد و... مطلقاً می‌پرهیزد. گفت‌وگوهای شخصیت‌های داستان را پشت سر هم می‌نویسد و مشخص نمی‌کند که کدام جمله را چه کسی گفته و به ندرت یک پاراگراف را تمام می‌کند.رمان‌های ژوزه ساراماگو امروزه در شمار پرفروش‌ترین کتاب‌ها در جهانند و به زبان‌های گوناگون از جمله فارسی ترجمه شده‌اند. از جمله ترجمه‌های فارسی آثار او می‌توان از این کتاب‌ها نام برد: بالتازار و بلموندا (۱۹۸۲)، بلم سنگی (۱۹۸۶)، تاریخ محاصره لیسبون (۱۹۸۹)، انجیل به روایت عیسی مسیح (۱۹۹۱)، کوری (۱۹۹۵)، همه نام‌ها (۱۹۹۷)، غار (۲۰۰۱) و بینایی (۲۰۰۴). وقتی چندی پیش از ساراماگو درباره دلیل دیدگاه بدبینانه‌اش نسبت به زندگی پرسیدند، او در جواب با لحن طنزآمیزی که در بسیاری از کتاب‌هایش نیز دیده می‌شود، گفت: «من بدبین نیستم، بلکه فقط خوشبینی آگاهم.» و بعد ادامه داد: «کسی می‌تواند خوشبین باشد که بی‌احساس، احمق یا میلیونر باشد.» او از جهان به عنوان جهنمی یاد کرد و گفت: «میلیون‌ها نفر به دنیا می‌آیند، تا رنج بکشند و کسی نیست که از آنان حمایت کند.»

آن که گفت آری، آن که گفت نه

ادامه از صفحه اول

آن روزها هنوز از این امکانات گسترده اینترنت خبری نبود. آن روزها در روزنامه جامعه کار می‌کردم.

کارگزار ساراماگو می‌گفت ساراماگو راضی نیست ترجمه اثرش با سانسور چاپ شود و زمانی که متوجه قابلیت‌های زبان و ادبیات فارسی و ظرفیت‌های بالای آن شد، خیالش راحت شد هر چند عده‌ای سعی می‌کردند به بدبینی او دامن بزنند. آثار دیگرش هم یکی بعد از دیگری با ترجمه مترجمان دیگر منتشر شد. ساراماگو بسیار صبور بود و با حوصله همه چیز را شرح می‌داد. وقت می‌گذاشت. آن هم در موردی که به هر حال می‌دانست سود مادی نصیبش نمی‌شود. چند نسخه از کتاب را هم برایش فرستادم که تشکر کرد. من سه کار از او ترجمه کرده‌ام؛ کوری، بینایی و داستان جزیره ناشناخته. رمان کوری دو ترجمه دیگر هم دارد. یک ترجمه دیگر هم این اواخر منتشر شده است. رمان بینایی با ترجمه من هنوز منتشر نشده و البته دو ترجمه دیگر از آن در بازار هست. کوری اولین کتابی است که از ساراماگو به فارسی ترجمه شد و با استقبال بسیار خوبی روبه‌رو شد تا جایی که از سه ترجمه آن حدود ۵۰ چاپ منتشر شده که بی‌نظیر است. آثار دیگر او هم منتشر شده، اما هیچ‌کدام به پای کوری نرسید. ساراماگو که اسمش نام گیاهی است که در پرتغال می‌روید و غذای تهیدستان است، همواره یاور تهیدستان ماند و به حالت قهر در اسپانیا زندگی می‌کرد و آخرین کتابش که امسال به فارسی ترجمه و منتشر شد «سفر فیل» نام دارد که از زبان اسپانیایی ترجمه شده. بلم سنگی و همه نام‌ها و تاریخ محاصره لیسبون هم از او منتشر شد. در کتاب تاریخ محاصره لیسبون یکی از شخصیت‌ها می‌گوید: «سپاس کسی را که نه می‌گوید، زیرا پادشاه زمین باید آن را بیاموزد. ...پادشاهی زمین به آن دسته‌ای تعلق دارد که این هوش و ذکاوت را دارند که نه را زمانی به کار ببرند که کارکرد بله دارد.»

ساراماگو می‌گوید، نه برای من واژه بسیار مهمی است. در ضمن، هر انقلابی هم یک جور نه گفتن است. اما مشکل طبیعت بشر این است که این نه کم‌کم به بله تبدیل می‌شود. درگذشت ژوزه ساراماگو را به عباس پژمان، مهدی غبرائی، مینو مشیری، زهرا رهبانی، شهریار وقفی‌پور و خودم تسلیت می‌گویم. روانت شاد عمو ژوزه ۸۹ساله.

پیشنهاد: کتاب «روی ماه خداوند را ببوس»، فیلم «پاریس- تگزاس»

هرکس روزنه‌ای است به سوی خدا

سامان سالور

۱- «هرکس روزنه‌ای است به سوی خداوند اگر اندوهناک شود، اگر به شدت اندوهناک شود.» این شروع کتاب «روی ماه خداوند را ببوس» نوشته مصطفی مستور است. این روزها مشغول خواندن این کتاب هستم و مدام این جمله اول کتاب در ذهنم رژه می‌رود. قبلاً از مستور مجموعه قصه «حکایت عشق بی‌شین بی‌قاف بی‌نقطه» را خوانده‌ام که چند قصه‌اش خوب بود و تاثیرگذار اما «روی ماه خداوند را ببوس» یک تک‌قصه است که تمرکز بیشتری را طلب می‌کند و جملات زیبا و تاثیرگذاری دارد که من را به تفکر وامی‌دارد.

۲- چند وقت پیش در جمعی فیلم «پاریس- تگزاس» ساخته ویم وندرس را دیدم؛ فیلمی به شدت ساده و پرمعنا با پلان‌ها و میزانسن‌های هوشمندانه.

انسان معاصر به شدت دنبال سادگی است و ویم وندرس در این فیلم ساده‌زیستی و ساده نگاه کردن را در امریکای دهه ۸۰ به نمایش می‌گذارد. «پاریس- تگزاس» از زندگی ساده حرف می‌زند، از مهربانی با همدیگر، از اینکه برای آنچه مخالف نظرمان است زنده باد و مرده باد سر ندهیم.

دیدن «پاریس - تگزاس» بعد از مدت‌ها مرا دلتنگ سفر کرد. دلم خواست تنهایی به گوشه‌ای از کویر یا جنگل سفر کنم و بیندیشم به همه مشکلات خودم و شهرم؛ شهری که اتفاقاً خیلی هم مدرن نیست و ترافیک و عصبیت و ناجوانمردی در آن غوغا می‌کند. واقعاً ما چه بودیم، چه هستیم و چه می‌کنیم؟ این سوالاتی است که بعد از دیدن «پاریس - تگزاس» به ذهنم هجوم آورده است. چهارنعل تاختن به سمت مدرنیته و اتفاقات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ورزشی باعث شده همه ما نقاب‌هایی به چهره داشته باشیم و از اصل خودمان دور شویم.

ویم وندرس اما در جامعه مدرن دهه ۸۰ امریکا شخصیتی ساده با اندیشه‌ای پرمغز خلق می‌کند که نوع زندگی کابویی‌وارش بازگشتن به اصل را به تصویر می‌کشد. «پاریس - تگزاس» مرا دلتنگ سفر و اندیشیدن کرد. این کاری است که از ویم وندرس بهتر از هر کس دیگر برمی‌آید.

پس بیایید سفر کنیم حتی از کوچه‌ای به کوچه دیگر. بسم‌الله. موبایل‌هایمان را خاموش کنیم. تلفن‌هایمان را روی انسرینگ بگذاریم و این بار به جای جاده پرترافیک شمال که هجوم ماشین‌های رنگارنگ برایش طراوتی نگذاشته به جایی برویم که دست خلق‌الله کمتر به ما برسد.

نگاه آخر: تماشاگر را نمی‌توان حمایت و هدایت کرد

امید را به سینما برگردانیم

مینا اکبری

در حالی که مخرج مشترک همه حرف‌ها درباره سینمای ایران، حمله به تولیدات سینمای سخیف است، به نظر می‌رسد کاهش چشمگیر مخاطبان فیلم‌های ایرانی بحران اول سینمای کشور محسوب می‌شود؛ بحرانی که از دل خاکستر آتش سردشده پروژه سینمای ملی چهره خود را در تمام سانس‌ها و همه سینماها به نمایش درآورده است. فاصله گرفتن شهروندان از سینماها و فراموشی سنت فیلم دیدن در سالن‌های سینما از روزهای ابتدای سال محسوس بود، اما طی چند هفته اخیر به شدت اوج گرفته است. پیشنهاداتی چون پخش فوتبال در سالن‌های سینما و نمایش فیلم‌های خارجی با این پیش‌فرض که باید به هر طریقی پای مردم را به سینما باز کرد، مطرح می‌شوند. اما داستان ریزش تماشاگران، داستانی پیچیده است.

با دستور و بخشنامه، می‌توان سینماگران را به سمت تولید آثاری خاص و با رویکردهای مورد نظر از فاخر تا معناگرا و از ملی تا بین‌المللی سوق داد، اما با کدام یک از این روش‌ها می‌توان مردم را به سمت سینماها کشاند و با کدام حمایتی می‌توان مردم را به سوی سینماها هدایت کرد. در مواجهه مردم با فیلم‌ها فقط اتفاق روی پرده است که سرنوشت‌ساز خواهد بود. مردم بدون توجه به سیاست‌های معاونت‌های سینمایی، فقط با فیلم‌ها به عنوان بهانه‌ای برای رفتن به سینما برخورد می‌کنند. این بزرگ‌ترین تناقض در سیاستگذاری‌های سینمایی است که فیلم‌ها در مرحله تولید به شدت کنترل می‌شوند ولی وقتی این آثار کنترل‌شده و از چندین فیلتر ردشده به مرحله اکران می‌رسند به امان خدا رها می‌شوند. انگار مسوولان فراموش کرده‌اند که تولیدات سینمای ایران علاوه بر هنر سینماگران حاصل سیاست‌های آنها هم هست. وقتی فیلم‌های ایرانی یکی پس از دیگری با فروش‌های اندک از پرده پایین می‌آیند، وقتی سالن‌های سینما خالی و بدون تماشاگر هستند و مردم نشستن پای تلویزیون و تماشای نسخه خانگی فیلم‌ها را بر رفتن به سینما ترجیح می‌دهند همه دست‌اندرکاران فرهنگی کشور باید به صرافت بیفتند. سینما تنها پدیده گسترده فرهنگی- اجتماعی است که رونق و رکود در آن با آمار و ارقام قابل درک است. بدون شک وقتی یک امکان قابل کنترل و محسوس فرهنگی دچار کاهش استقبال عمومی می‌شود، پدیده‌های غیرقابل کنترل و نامحسوس در حال افزایش است. به همین خاطر مسلخ اکران و نفروختن فیلم‌های ایرانی تنها یک بحران سینمایی نیست، بلکه نشانه کم‌کاری و بی‌توجهی به فرهنگ عمومی است.

سینما ویترین و چشم‌انداز فرهنگی جامعه ماست. این ویترین حاصل جمع همه شگردها و دستاوردهای فرهنگی ما از مهارت در روایت تا ارائه محتوا و مضمون، از روش‌های ممیزی گرفته تا مبانی تبلیغات، از سطح سلیقه عمومی گرفته تا گرایش‌های نخبگان و از معماری و شهرسازی گرفته تا امکان اجتماعی با هم بودن است. وقتی سینما دچار رکود می‌شود یعنی باید در تعریف این نکات و نحوه اجرای آنها بازنگری کرد.

صدای پای رکود می‌آید و نفیر این طبل ناخوشایند در گوش همه می‌پیچد. تصویر صفوف مردمان برای ورود به سالن‌های سینما و تجربه تماشای جمع در میان دیگرانی که زیر نور رنگارنگ آپارات نشسته‌اند، نشاط و امیدی است در دل شهر. این امید را به چشم‌هایمان برگردانیم. عظمت سینما به این امید است. غمگین‌تر از سالن خالی و گیشه بی‌مشتری آیا چیزی وجود دارد؟

تفاوت دو جهان : برگزاری مراسم بزرگداشت «آنگ سان سوکی»

۲۰ هزار نهال برای رهبر زندانی

مازیار خسروی

مخالفان حکومت نظامی میانمار امروز شصت و پنجمین زادروز خانم «آنگ سان سوکی » رهبر جنبش دموکراسی‌خواهی این کشور را جشن می‌گیرند؛ جشنی که البته به دلیل زندانی بودن خانم سوکی بدون حضور او برگزار می‌شود. هواداران خانم سوچی قصد دارند به مناسبت تولد او ۲۰ هزار نهال بکارند. آنگ سان سوکی که به دلیل تلاش مسالمت‌آمیز در راه برقراری دموکراسی و مبارزه با نقض حقوق بشر برنده جایزه صلح نوبل شده است، در سال ۱۹۹۰ میلادی در انتخابات میانمار به پیروزی رسید. سران ارتش این کشور اما با لغو نتیجه انتخابات، در کشور حالت فوق‌العاده اعلام کردند و سوکی را در حبس خانگی قرار دادند. زندگی سوکی از آن پس زنجیره‌ای از حبس‌های خانگی و زندان بوده است که دوره‌های کوتاهی از آزادی کنترل‌شده آنها را به هم پیوند می‌دهد. نظامیان حاکم میانمار حتی در سال ۱۹۹۱ میلادی به او اجازه خروج از کشور و شرکت در مراسم دریافت جایزه صلح نوبل را ندادند. در این دوران بود که در سال ۱۹۹۹ میلادی همسر انگلیسی خانم سوکی از دنیا رفت.ژنرال‌های میانمار، در دو دهه گذشته کشور را با تشکیل یک خونتا (شورای عالی نظامی) که در ابتدا «شورای دولتی اعاده نظم و قانون» و سپس «شورای صلح و توسعه» نامیده شد، اداره کرده‌اند. گفتنی است میانمار (برمه پیشین) که در سال ۱۹۴۸ میلادی به طور رسمی از استیلای انگلستان مستقل شد، بخش اعظم سال‌های پس از استقلال خود را زیر تسلط نظامیان و در انزوا سپری کرده است. نزدیک به ۷۰ درصد از جمعیت ۴۲ میلیونی این کشور در روستاها و در فقر شدید زندگی می‌کنند. سوکی تنها برنده جایزه جهانی صلح نوبل است که هم‌اکنون در زندان به سر می‌برد. او سال‌ها پیش خطاب به روزنامه‌نگاران و فعالان حقوق بشر گفته بود: «از آزادی خود استفاده کنید تا برای آزادی ما تلاش کنید.»

پیاز جام جهانی و اشتهای تمام‌نشدنی ما

کرگدن‌نامه

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

توی مملکت، این همه خبر، آن وقت من مثل کبک که سرش را توی برف می‌کند، سر در گور قلندران کرده‌ام و بی‌اعتنا به دنیا و مافیها دارم از جام جهانی می‌نویسم، یا از گل و بلبل و... هرکس نداند فکر می‌کند ما اینقدر خوشیم که بزرگ‌ترین مساله‌مان رسیدن به زمان پخش بازی‌های جام جهانی و شنیدن صدای گزارشگر محبوب‌مان روی تصاویر است. طرف نان نداشت بخورد، پیاز می‌خورد اشتهایش باز شود، حالا حکایت ماست با جام جهانی. جامی که مثل پیاز اشتهایمان را تحریک می‌کند تا خیلی زود کار دست خودمان بدهیم. جام جهانی تردیدی نیست که فوق‌العاده جذاب است، اما مساله ما نیست. با این حال به هزار و یک دلیل روزنامه‌نگاران- و حتی قاطبه مردم- ترجیح می‌دهند مسائل اصلی و حقیقی‌شان را کنار بگذارند و خود را مثل ساکنان شکم‌سیر اروپا، سخت سرگرم فوتبال نشان دهند. هر جا می‌روی بحث فوتبال است و مثل کارشناسان حرفه‌ای، همه دارند تاکتیک و تکنیک و استراتژی تیم‌ها را آنالیز می‌کنند. شما سرتان سوت نمی‌کشد که ما چقدر توی مملکت کارشناس حرفه‌ای فوتبال داریم؟ گاهی آنقدر بحث فوتبال و جام جهانی جدی و تخصصی است که من یادم می‌رود اینجا کجاست و مسائل انضمامی و اصلی‌مان چیست. این قضیه که ما بیش از حد جام جهانی را جدی می‌گیریم، مال این دوره و دوره قبل نیست. ما اصولاً به فوتبال طوری نگاه می‌کنیم که گویی در ردیف اصلی‌ترین مسائل زندگی‌مان است. از دیرباز تیم‌های بزرگ جهان طرفدارانی پر و پاقرص در اینجا دارند که تعصب‌شان کم از تعصب اروپایی‌ها یا امریکای لاتینی‌ها نیست. تا به حال نبوده‌اید در جمعی که کرکری‌های طرفداران تیم‌ها از شکل شوخی خارج شود و به دعوا و مرافعه بدل شود؟ فقط قرمز و آبی نیستند که طرفدار متعصب دارند، بلکه ایتالیا و برزیل و آرژانتین و انگلیس و فرانسه و... هم این شب‌ها قابلیت آن را دارند که بین برادران دعوا بیندازند و موجبات کدورت بین اقوام را فراهم کنند. این مساله تازگی ندارد، اما فرقی که حالا با دوره‌های قبل دارد این است که فوتبال وسیله مناسبی برای لاپوشانی‌های سیاست شده است. من نمی‌گویم پیروزی سوئیس بر اسپانیا شگفتی نیست، یا باخت فرانسه را نباید تیتر کرد، اما می‌گویم در تلالو این تیترها شگفتی‌های اصلی مملکت‌مان به ویژه شگفتی‌های سیاسی تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. تردیدی ندارم که گاهی از روی عمد روزنامه‌نگاران و مردم ترجیح می‌دهند آنقدر مجذوب شگفتی فوتبال شوند که شگفتی سیاست را نبینند و اعصاب‌شان خرد نشود. بالاخره جام جهانی هم با همه هیجانات و شگفتی‌هایش تمام می‌شود و روز از نو روزی از نو، ما می‌مانیم و مسائل واقعی‌مان. مسائلی که دیگر حوصله شنیدن و پرداختن به آنها را نداریم. فوتبال برای پنهان کردن سیاست نیست، اما ما اینقدر حوصله‌مان از سیاست سر رفته که دنبال بهانه‌ای می‌گردیم که همه چیز را برای مدتی هرچند کوتاه فراموش کنیم. طی این ماه و طی هر ۹۰ دقیقه، ما چنان از عالم واقعی خودمان کنده می‌شویم که گویی زندگی فوتبال است و دیگر هیچ.

سکانس آخر

بزرگداشت محمدرضا مقدسیان

«انجمن مستندسازان سینمای ایران» و سایت «ومستند» دومین برنامه نکوداشت بزرگان سینمای مستند ایران را به مراسم «یک سپاس: محمدرضا مقدسیان» اختصاص داده‌اند. به گزارش ایسنا مراسم بزرگداشت مقدسیان که از مستندسازان باسابقه کشور است، از ساعت ۱۷ تا ۲۰/۳۰ روز دوشنبه ۳۱ خردادماه در خانه سینما برگزار می‌شود. قرار است در این برنامه مجموعه مقالاتی که از سوی دست‌اندرکاران سینمای مستند به نگارش درآمده و به شکل یک کتاب در تیراژ محدود چاپ شده است؛ در اختیار علاقه‌مندان سینمای مقدسیان قرار گیرد. این کتاب که «با مستند گذشت» نام دارد زندگی‌نوشتی به قلم محمدرضا مقدسیان، گفت‌وگویی از پیروز کلانتری، مهرداد اسکویی و امیرحسین ثنایی با مقدسیان و مقالاتی از محمد تهامی‌نژاد، همایون امامی، محمدسعید محصصی و احمد میراحسان درباره مقدسیان را شامل می‌شود. در بخش دیگری از این برنامه مستندی به کارگردانی حمید جعفری، درباره آثار و زندگی مقدسیان به نمایش درخواهد آمد.

نماینده ایران در کانون جهانی منتقدان تئاتر

کتایون حسین‌زاده به نمایندگی از منتقدان تئاتر ایران با کسب اکثر آرای اعضای کانون جهانی منتقدان تئاتر برای دومین سال پیاپی به عنوان عضو هیات رئیسه این کانون انتخاب شد. بیست‌وپنجمین کنگره و مجمع انتخاباتی کانون جهانی منتقدان تئاتر جهان این روزها در ارمنستان در حال برگزاری است. این کنگره که نمایندگان ۵۴ کشور عضو کانون جهانی منتقدان تئاتر در آن حضور دارند، کار خود را با برگزاری سمینار و جلسات سخنرانی از یکشنبه هفته گذشته آغاز کرد و در ن